

شرایط قاضی - مذكر بودن

برگه جلسه :

صفحه 189 و 190

(جلسه هشتاد و دوم)

ب - د) و من الآيات ايضا* و لهن مثل الذى عليهن بالمعروف و للرجال عليهن درجة و الله عزيز حكيم* (سورة البقرة: 228)؛ أو من ينشؤ في الحلية و هو في الخصام غير مبين* (زخرف:18)؛ وجه استدلال این است: «ان الآية حاكية عن طباع النساء و انها ظريفة ميالة الى الزينة فاقدة لمنطق قوى في مقام الخصام، مع ان القضاء يقتضى قوة في التفكير و اثبات الحق»؛* و قرن في بيوتكن و لا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى* (احزاب:33).

البته گاه برای نفی مطلق ریاست و مدیریت ولای زنی به برخی آیات دیگر نیز تمسک شده است که جای گفتگو دارد. آیاتی مثل آیه ملکه سبأ* انى وجدت امرأة تملكهم و اوتيت ...* (نمل: 22-24) وجه استدلال روشن است.¹ در توجیه استدلال به آیه اخیر گفته شده:

«قرآن در داستان ملکه سبا تکلیف مدیریت و حکومت زنان را مشخص کرده است. هنگامی که از هدهد در برابر سلیمان سخنانی نقل می شود، به دو مطلب عجیب و غیر عادی اشاره می شود: یکی این که قوم سبا خورشید پرستند. یکی هم این که رئیس آنها یک زن است. هدهد از این ماجراها با تعجب و به عنوان مسائل غیر عادی یاد می کند. خداوند و سلیمان نبی نیز تعجب او را رد نمی کنند و این از مسائلی است که مورد تأیید و امضا شده دین اسلام است و به اصطلاح از احکام امضایی است. این که از زبان هدهد خورشیدپرستی در ردیف حکومت و ریاست بلقیس قرار گرفته و در ذیل آیه هم چنین آمده که شیطان اعمال آنها را زینت داده و آنها را از راه حق بازداشته است؛ پس هدایت نمی شوند، خود دلیل بر آن است که ریاست بلقیس، امری کاملاً مذموم و ناپسند است و خداوند نیز سخن هدهد را بی هیچ مطلب و حاشیه ای نقل کرده است، گویا این تعجب و مذمت مورد قبول خداوند واقع شده است».² در ادامه به نقل و بررسی این گفته ها می پردازیم.

2. سنت

در راستای اثبات منع ولایت و تصدی زنان نسبت به مناصب مهم - از جمله: قضاوت - به روایاتی از خاصه و عامه تمسک شده است؛ از این قبیل:

الف) معتبره ابو خدیجه، آن جا که امام - علیه السلام - فرمودند: «ولكن انظروا الى رجل منكم». این استدلال را جمعی از فقیهان در بیان خود دارند.³

ب) روایت جابر بن یزید جعفی قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی الباقر (ع) يقول: ليس على النساء اذان و لا اقامة و لا جمعة و لا جماعة و لا عيادة المريض و لا اتباع الجنائز و لا اجهار بالتلبية و لا الهرولة بين الصفا و المروة و لا استلام الحجر الاسود و لا دخول الكعبة و لا الحلق انما يقصرون من شعورهن و لا تتولى المرأة القضاء و لا تولى الامارة و لا تستشار و لا تذبح الا من اضطرار و تبدأ في الوضوء بباطن الذراع و الرجل بظاهره و لا تمسح كما يمسح الرجال بل عليها ان تلتقى الخمار عن موضع مسح رأسها في صلاة الغداة و المغرب و تمسح عليه في سائر الصلوات تدخل اصبعها فتمسح على رأسها من غير ان تلتقى عنها خمارها فاذا قامت في صلاتها ضمت رجليها و وضعت يديها على صدرها و تضع يديها في ركوعها على فخذها و تجلس اذا ارادت السجود و سجدت لاطئة بالارض و اذا رفعت رأسها من السجود جلست ثم نهضت الى القيام و اذا قعدت للتشهد رفعت

رجلیها و ضمت فخذیها و...»⁴.

ج) روایت دیگری را شیخ صدوق از حماد بن عمرو و انس بن محمد از پدرش (محمد) از امام صادق از امام باقر از جدشان از علی بن ابی طالب - علیهم السلام - از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل می کند که در بخشی از آن آمده است: «یا علی! لیس علی النساء جمعة و لا جماعة و لا اذان و لا اقامة و لا عیادة مریض و لا اتباع جنازة و لا هرولة بین الصفا و المروة و لا استلام الحجر و لا حلق و لا تولی القضاء و لا تستشار و لا تذبح الا عند الضرورة و لا تجهر بالتلبية و لا تقیم عند قبر...»⁵.

د) گروه روایاتی است که جامع آنها دلالتشان بر این است که مدیریت بانوان عامل ناکارآمدی و شکست است. به عنوان نمونه توجه کنید:

«فی البخاری عن ابی بكرة قال: لقد نفعنی الله بكلمة سمعتها من رسول الله - صلی الله علیه و آله - ایام الجمل بعد ما کدت ان الحق باصحاب الجمل فاقتل معهم . قال: لما بلغ رسول الله ان اهل فارس قد مَلکوا علیهم بنت کسری قال: «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة»⁶.

در منابع اهل تسنن - که بعضا در منابع شیعه چون تحف العقول نیز وجود دارد - به روایاتی دیگر با مضمون فوق و تعبیر نزدیک به آن برمی خوریم: تعابیری مثل: «لن یفلح قوم تملکهم امرأة» - که از پیامبر (ص) در ارتباط با حکومت دختر خسرو پرویز به عنوان جانشین وی به منصفه ظهور رسیده است - ؛ «لن یفلح قوم جعلوا امرهم الی امرأة» (مرتبط با قصه فوق الذکر از ابوبکر)؛ «لن یفلح قوم تماسکهم امرأة» (از ابوبکر از پیامبر ص وقتی حضرت شنیدند که مردم ذی یزن زنی را به سرپرستی خود برگزیده اند)؛ «لن یفلح قوم ولیتهم امرأة»؛ «لن یفلح قوم قادتهم امرأة»، و...⁷

(پایان جلسه)

1. ر.ک: بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، صص 171 - 174.

2. همان، ص 171.

3. ر.ک: جواهر الکلام، ج 40، ص 14؛ مبانی تکملة المنهاج، ج 1، ص 10؛ و...

4. الخصال، ج 2، ص 208، باب السبعین و مافوقه. در متن پیش رو «و لا تتولی» است که بی تردید فعل مضارع است نه مصدر. لکن در نقل وسائل الشیعه (ج 20، ابواب مقدمات النکاح، باب 123، ح 1، ص 220) «و لاتولی المرأة» ذکر شده است که احتمال مصدر بودن آن نیز وجود دارد. و بر اساس نقل وسائل الشیعة است که (در وجه استدلال به حدیث) برخی گفته اند: «بناء علی کون «تولی» فعلا، فیکون معناه: فلا تتولی القضاء ؛ لانه یبطل او لا یصح. و الا فعلى المصدرية یكون معطوفا علی ما قبله ، فلا یدل الا علی نفی الوجوب و الاستحباب المؤکد فلا ینافی الصحة اذا تصدت له». (فقه القضاء، ج 1، ص 94). می توان گفت: وقتی جناب شیخ حر از خصال نقل می کند و در خصال «و لا تتولی» است (هر چند در وسائل «و لا تولی القضاء» نقل شده است) ، وجهی موجه برای احتمال مصدر بودن باقی نمی ماند و قاعدتا در نقل جناب شیخ حر از جناب شیخ صدوق تصحیف صورت گرفته است. فتامل.

5. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 254 و 263.

6. صحیح البخاری، کتاب المغازی، باب کتاب النبی - ص - الی کسری و قیصر ، ج 6، ص 10؛ و...

7. ر.ک: بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی، صص 184 - 190.

بسم الله الرحمن الرحيم

قرار بر این شد که ما مسأله ی جواز یا عدم جواز قضاوت زنان را یا به تعبیر دیگر اعتبار مذکر بودن در قاضی را بررسی کنیم. آیا جائز است غیر مذکر عهده دار قضاوت شود یا نه؟ چون مسأله در غیر بحث قضاوت یعنی تصدی زنان نسبت به مناصب سیاسی، اجتماعی و مذهبی مهم هم این بحث مطرح است. گفتیم این مسأله گاهی جنبه ی غیر علمی هم به خود گرفته و تأسف بر انگیز تر وقتی است که جنبه ی سیاسی هم به خود بگیرد و از آن استفاده های سیاسی شود لذا مسأله مسأله ی مهمی است و باید بحث شود البته اخیراً بحث های خوبی در این زمینه صورت گرفته ولی به نظر ما جای یک بحث علمی به عنوان درس خارج خالی است.

ابتدا رفتیم به سراغ موقعیت فقهی، گستره ی این موقعیت و بعد رفتیم به سراغ قانون و بعد هم به سراغ موقعیت شرعی و ادله ی آن و از قرآن شروع کردیم و از آیه ی معروف «الرجال قوامون علی النساء...» گفته شد که این آیه دلالت می کند مردان بر زنان قیومیت و سلطه و حکومت و ولایت دارند. پس عکس آن یعنی ولایت زنان بر مردان معنا ندارد و قضاوت صرف کارشناسی نیست بلکه ولایت و حکومت است و اگر زنان قاضی شوند می شود خلاف آیه ی قرآن.

اگر خواسته باشیم این آیه را برای این مدعی به کار ببریم اولاً باید قیومیت را همینطور معنا کنیم یعنی تسلط، ولایت ولی اگر قیومیت را به معنای مدیریت خانه گرفتیم دیگر ربطی به قضاوت ندارد چنانکه اگر رجال را به معنای شوهران و نساء را به معنای خانم های ایشان بگیریم دیگر به بحث ما مربوط نمی شود. این جا هست که برخی از مفسران از جمله علامه طباطبائی ورود پیدا کرده و در بیانی که دارد این مطلب را تثبیت می کند و می گوید و قوله تعالی: الرجال قوامون علی النساء ذو اطلاق تام پس شامل جنس مردان بر جنس زنان می شود.

در ادامه به آیات دیگری برخورد می کنیم که برای اثبات مدعی به آن ها استناد شده است که یکی این آیه است: «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجه و الله عزیز حکیم» مردان برتری دارند بر زنان، با این که اول می گوید و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف ولی للرجال علیهن درجه مورد استناد قرار می گیرد، از تعبیر درجه و برتری زنان بر مردان استفاده می کنند و بیان می کنند که نمی شود مردان محکوم زنان واقع شوند در قضاوت. الآن ما می خواهیم یک فضای کلی از استدلال ها به دست بیاوریم و بعداً این ها را بررسی خواهیم کرد.

آیه ی دیگری که داریم این آیه است: «أ و من ینشأ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین» اشاره دارد به جنس زن، زن بزرگ شده، نشو و نما پیدا می کند در حلیه و زینت آلات، در مخاصمات و گفتگوها نمی تواند، زبانش باز نیست، کم می آورد و چنین جنسی برای چنین پستی که یقتضی قوه فی التفکیر و اثبات الحق، گاهی باید از پس مخاصمات بر بیاید از پس وکلایی که مسلط بر قانون، و مسلط بر صحبت است بر بیاید.

آیه ی بعدی آیه ی 33 در سوره ی 33 است: «و قرن فی بیوتکن و لاتبرجن تبرج الجاهلیة الاولى» به زنان می گوید در خانه هایتان بنشینید و در غیر ضرورت و حاجت از خانه هایتان بیرون نیایید و تبرج جاهلیت اولی را آشکار نکنید و به سراغ آن نروید، آیه ای که تا این حد زنان را محدود موجه می کند اجازه نمی دهد که زن پشت میز قضاوت قرار بگیرد. تبرج را معنا می کنند به اظهار زینت و اظهار محاسن برای اجانب، آیا قضاوت به اینجا کشیده نمی شود؟

آیات دیگری هم هست، مثل آیه ای که مربوط به ملکه ی سبا در یمن است در سوره ی مبارکه ی نمل آن جایی که هدهد به جناب سلیمان عرض کرد من زنی را دیدم در سبا که عهده دار کارهای آن جمعیت بود (البته خورشید پرست بودند) هدهد از دو چیز تعجب می کند یکی از خورشید پرست بودن آنان و دیگری عهده دار بودن یک زن و هر دو را با لسان استنکار نقل می کند قرآن هم رد نمی کند، جناب سلیمان هم سکوت می کند و نمی گوید زن چه مشکلی دارد که حاکم باشد؟ خدای متعال هم که نقل می کند، نقل این داستان بدون اشاره دلیل بر تأیید است حتی بعد از آن دارد که «و زین لهم الشیطان اعمالهم فصددهم عن السبیل» این می تواند مصداقش خورشید پرستی آن ها باشد و می تواند زعامت یک زن نسبت به امور آن ها باشد.

شاید دلیل اصلی مدعیان بعد از آیه «الرجال قوامون» اعتبار مذکر بودن روایات باشد. این ها مدعی هستند که ما روایاتی داریم در راستای منع ولایت و تصدی زنان از جمله قضاوت.

روایت اول روایتی است که با آن آشنا هستیم و حسن آن این است که مختص به قضاوت است معتبره ی سالم بن مکرم ابو

خدیجه است آنجایی که حضرت فرمودند: به این ها مراجعه نکنید و لکن انظروا الی رجل منکم. آیا امام نمی توانستند بفرمایند الی احد منکم یا بفرمایند الی رجل و امرأة منکم؟ این که حضرت روی رجل دست گذاشته اند قهرا غیر رجل ثابت نمی شود و اصل هم عدم ولایت است. این استدلال در کلمات محقق خویی، صاحب جواهر و ... وجود دارد. روایت از این جهت که سند معتبری دارد برای ما قابل تأمل است.

روایت دوم روایتی است با سندی که بعدا بررسی می کنیم از جابر بن یزید جعفری از ابوجعفر محمد بن علی الباقر که می گوید من می شنیدم که حضرت می فرمودند: لیس علی النساء اذان و لا اقامة و لا جمعة و لا جماعة و لا عیادة المریض و لا اتباع الجنایة و لا اجهار بالتلبیة و لا الهرولة بین الصفا و المروة بعد دارد که استجار حجر اسود، دخول کعبه، تراشیدن سر و لا تتولی المرأة القضا در این جا یک نکته ای را باید تذکر دهم و آن این که در نقل مرحوم صدوق در خصال «و لا تتولی» است، شیخ حر یکی از این تاء ها را نیاورده است و گفته است «و لا تولى» همین باعث شده است که برخی بگویند آیا این و لا تولى است یعنی فعل یا و لا تولى یعنی مصدر بخوانیم؟ بعد هم خواسته اند بگویند اگر فعل خواندیم دلالت می کند بر حکم وضعی و این که زن قضاوتش باطل است ولی اگر مصدر بخوانیم نهایتا دلالت می کند بر نفی وجوب یا استحباب و ناظر به حکم وضعی بطلان نیست. این مطلب را آقای اردبیلی معاصر بیان کرده اند ولی تمام این احتمال ایشان بر فرضی بود که و لا تتولی نباشد با دو تا در حالی که در خصال که شیخ حر هم از خصال نقل می کند با دو تاء است لذا ما می گوئیم حتی الامکان نباید روایات را از وسائل گرفت بلکه باید از مصادر اصلی گرفت تا واسطه کم شود؛ اگر ایشان این روایت را از خصال نقل کرده بود این بحث سالبه به انتفاع موضوع بود. البته ممکن است بگوئیم جناب شیخ حر هم مقصر نیست و ممکن است ایشان از نسخه ی دیگری که یک تاء داشته است نقل کرده است ولی به هر حال این نسخه ای که در اختیار ما است دو تاء دارد. و لا تُولى الامارة و لا تستشار و لا تذبح الا من اضطرار و تبدأ بالوضوء بباطن الذراع (موقع وضوء آب را به قسمت داخلی دست بریزد) و لا تمسح کما یمسح الرجال مثل مردان مسح نکنند مثلا مردان اگر کلاهی داشته باشند کنار می گذارند و راحت مسح می کنند ولی زنان این گونه نیستند لذا بعد می فرمایند: بل علیها یعنی زن باید در نماز ظهر و عصر که او را می بینند وقتی می خواهد وضو بگیرد روسری اش را بر ندارد بلکه داخل کند انگشتانش را فتمسح علی رأسها من غیر ان تلقی عنها خمارها بعد می فرمایند وقتی که نماز می خواند ضمت رجليها پاهایش را جمع کند و پهن نگذارد و دستانش را بر روی سینه بگذارد یعنی دست همان طور که کشیده است خودش را جمع کند نه این که دست را بالا بیاورد و تضع یدیها فی رکوعها علی فخذیها یعنی رکوعش کمتری رکوع باشد چون اگر بخواهد پایین برود باسن ها بالا می آید دست ها هم روی ران باشد که خیلی باسن نمود پیدا نکند و تجلس اذا ارادت السجود وقتی می خواهد به سجده برود اول بنشیند بعد به سجده برود چون اگر مستقیم بخواد به سجده برود بدن حالت قوسی شدید پیدا می کند و در هنگام سجده سینه ها را به زمین بچسباند و بعد از سجده مستقیم نایستد بلکه ابتدا بنشیند بعدا بایستد و اذا قعدت للتشهد رفعت رجليها یعنی زانوها به جای این که خوابیده باشد بالا بیاورد و به سینه بگیرد تا آخر این حدیث یک پیامی که دارد این است که زن باید در نماز خودش را جمع کند. این حدیث را من خواندم تا ببینیم این فضایی که حاکم بر حدیث است و در قبل و بعد آن فقره ای که به درد ما می خورد به گونه ای است که ما بتوانیم از این حدیث حرمت قضاوت زن یا بطلان قضاوت زن را فهمید یا این حدیث عهده دار یک عفاف حداکثری و یک کنترل حداکثری است که به هیچ وجه نمی شود از آن حکم شرعی وجوب و بطلان را استفاده کرد.

روایت دیگری است به همین مضمون اما این روایت نیست؛ این روایت را شیخ صدوق در کتاب من لا یحضر می آورد ولی روایت قبلی در خصال هست. جناب شیخ حر وقتی روایت من لا یحضر را می آورد می گوید: و رواه الصدوق فی الخصال در حالی که این ها دو روایت است با دو سند و تفاوت هم هست در بخش های زیادی از آن ها.

پس روایت سوم ناقلش شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه از حماد بن عمرو و انس بن محمد دو راوی در عرض هم این روایت را نقل کرده اند، انس هم از پدرش محمد او از امام صادق ع امام صادق از امام باقر ع امام باقر از جدشان امام حسین ع و امام حسین از جدشان از علی بن ابی طالب و ایشان از رسول خدا که رسول خدا فرمودند یا علی: لیس علی النساء جمعة و لا جماعة و لا اذان و لا اقامة و لا عیادة المریض ... و لا تولى القضاء (در این جا فعل خواندن درست نیست چون قبلس همه مصدر است) و لا تستشار و لا تذبح تا آخر

گروه چهارم: گروه روایاتی است که تعابیرشان خیلی به هم نزدیک است و مفادش هم خیلی نزدیک است و خیلی از آن ها برای

یک واقعه است. روایاتی که جامع آن‌ها دلالتشان این است که مدیریت بانوان عامل ناکارآمدی و شکست است البته مختص به قضا نیست ولی مسلماً قضاء را هم می‌گیرد.

روایتی را بخاری در صحیحش نقل می‌کند از ابوبکر، این شخص می‌گوید من یک کلامی را از رسول خدا شنیدم که برایم نافع بود و داستانش این بود که من در جنگ جمل می‌خواستم ملحق بشوم به اصحاب جمل ولی به من رسید یک حدیثی که وقتی رسول خدا با خبر شدند که دختر خسرو پرویز در ایران جانشین پدرش شده است حضرت فرمود: لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة رستگار نمی‌شود جمعیتی که کارشان را به دست زنی بسپارند. ایشان می‌گوید من این را که شنیدم کنار کشیدم چون جمل را هم یک زنی عهده دار شده بود.

روایات عمدتاً در منابع اهل تسنن است به این تعبیر که بعضاً مرحوم حرانی در تحف العقول آورده است، شیخ طوسی در کتاب‌های خودش مطرح کرده و دیگران مثل احمدبن حنبل، ابوحنیفه آورده اند که من در برگه آدرس داده ام و شما می‌توانید مراجعه کنید، کتاب «بررسی فقهی مدیریت زنان در مناصب سیاسی» هم کتاب خوب و قابل استفاده‌ای در این رابطه است. پس از قرآن آیاتی را نقل کردیم و از سنت هم روایاتی را آوردیم.